

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شرح چهل حدیث

روح الله الموسوی الخمینی (ره)

**حدیث بیست و چهارم: علم و اقسام آن**



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت: دانشگاه تهران

تهران – بلوار کشاورز – خیابان 16 آذر – پلاک 25 – طبقه دوم

88968309 – 09125549844

**الحديث الرابع و العشرون‏**

عن أبي الحسن موسى، عليه السّلام، قال: دخل رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، المسجد فاذا جماعة قد أطافوا برجل. فقال: ما هذا؟ فقيل: علاّمة. فقال: و ما العلاّمة؟ فقالوا له: أعلم النّاس بأنساب العرب و وقائعها و أيّام الجاهليّة و الأشعار العربيّة. قال: فقال النّبىّ، صلّى اللّه عليه و آله: ذاك علم لا يضرّ من جهله و لا ينفع من علمه. ثمّ قال النّبىّ، صلّى اللّه عليه و آله: إنّما العلم ثلاثة: آية محكمة، أو فريضة عادلة، أو سنّة قائمة، و ما خلاهنّ فهو فضل. «1»

ترجمه «فرمود موسى بن جعفر، عليهما السلام، داخل شد رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، به مسجد ناگاه جماعتى را مشاهده فرمود كه اطراف مردى دور مى‏زنند. فرمود: «چيست اين؟» گفته شد: «علاّمه است.» فرمود: «چيست علاّمه؟» گفتند به او: «داناترين مردم است به نسبهاى عرب و وقايع آن و روزگار جاهليت و اشعار عربى.» فرمود پيغمبر: «اين علمى است كه از جهل او ضرر و زيانى نرسد و از علم او سودى حاصل نشود. همانا علم منحصر است به سه چيز:آيه محكمه، يا فريضه عادله، يا سنّت قائمه. (نشانه استوار يا واجب راست يا سنّت پابرجا) و غير از اين‏ها زيادت است.»

شرح: در بعضى نسخ به جاى ما هذا «من هذا» وارد است. براى تحقير ما هذا فرموده باشد. و «علاّمه» صيغه مبالغه است، و! «تاء» براى مبالغه است، يعنى بسيار بسيار دانا.

بدان كه در منطق مذكور است كه كلمه «من» براى سؤال از شخصيت است، و كلمه «ما» براى سؤال از حقيقت موجوده يا شرح اسم مفهوم است. و چون به جناب رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، عرض كردند اين شخص علاّمه است، آن سرور حقيقت علاّمه بودن و مغزاى علم او را به حسب گمان آنها سؤال فرمود، و از اين جهت به كلمه «ما» سؤال فرمود. و اوصاف عنوانيه را گاهى وسيله سؤال از ذات قرار دهند، مثل آنكه حقيقت وصف را بدانند و موصوف را نشناسند، در اين موقع سؤال به كلمه «من» واقع شود و گفته شود: من العلاّمة؟ و اگر شخص را بشناسند و وصف را ندانند، يا آنكه غرض به شناختن وصف فقط باشد، در اين صورت سؤال بايد به كلمه «ما» واقع شود، و سؤال برگشت كند به فهم وصف، نه وصف مع الموصوف و نه موصوف. و در اين حديث شريف چون گفته شد اين شخص علاّمه است، غرض حضرت ختمى، صلّى اللّه عليه و آله، تعلق گرفت كه حقيقت وصف را به زعم آنها بفهمد، فرمود: چيست علاّمه. و نفرمود: كيست علاّمه. يا براى چه و به چه سبب اين علاّمه است. و آنچه مذكور شد واضحتر است از آنچه محقق فلاسفه و فيلسوف محققين صدر المتألّهين، قدّس اللّه نفسه، در شرح اين حديث شريف تحقيق فرمودند «1» كه ذكرش موجب تطويل و از مقصد ما خارج است.

**فصل‏**

بدان كه پيش از اين ذكر شد كه انسان به طور اجمال و كلى داراى سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است: اوّل، نشئه آخرت و عالم غيب و مقام روحانيت و عقل. دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بين العالمين و مقام خيال. سوم، نشئه دنيا و مقام ملك و عالم شهادت. و از براى هر يك از اين [ها] كمال خاصى و تربيت مخصوصى است و عملى است مناسب با نشئه و مقام خود، و انبياء، عليهم السلام، متكفل دستور آن اعمال هستند. پس كليه علوم نافعه منقسم شود به اين سه علم، يعنى، علمى كه راجع است به كمالات عقليه و وظايف روحيه، و علمى كه راجع به اعمال قلبيه و وظايف آن است، و علمى كه راجع به اعمال قالبيه و وظايف نشئه ظاهره نفس است.

اما علومى كه تقويت و تربيت عالم و روحانيت و عقل مجرد را كند، علم به ذات مقدس حق و معرفت اوصاف جمال و جلال، و علم به عوالم غيبيه تجرديه، از قبيل ملائكه و اصناف آن، از اعلى مراتب جبروت اعلى و ملكوت اعلى تا اخيره ملكوت اسفل و ملائكه ارضيه و جنود حق جلّ و علا، و علم به انبيا و اوليا و مقامات و مدارج آنها، و علم به كتب منزله و كيفيت نزول وحى و تنزل ملائكه و روح، و علم به نشئه آخرت و كيفيت رجوع موجودات به عالم غيب و حقيقت عالم برزخ و قيامت و تفاصيل آنها، و بالجمله، علم به مبدأ وجود و حقيقت و مراتب آن و بسط و قبض و ظهور و رجوع آن. و متكفل اين علم پس از انبيا و اوليا، عليهم السلام، فلاسفه و اعاظم از حكما و اصحاب معرفت و عرفان هستند.

و علومى كه راجع به تربيت قلب و ارتياض آن و اعمال قلبيه است، علم به منجيات و مهلكات خلقيه است، يعنى، علم به محاسن اخلاق، مثل صبر و شكر و حيا و تواضع و رضا و شجاعت و سخاوت و زهد و ورع و تقوى، و ديگر از محاسن اخلاق، و علم به كيفيت تحصيل آنها و اسباب حصول آنها و مبادى و شرايط آنها، و علم به قبايح اخلاق، از قبيل حسد و كبر و ريا و حقد و غشّ و حبّ رياست و جاه و حبّ دنيا و نفس و غير آن، و علم به مبادى وجود آنها و علم به كيفيت تنزه از آنها. و متكفل اين نيز پس از انبيا و اوصيا عليهم السلام، علماى اخلاق و اصحاب رياضات و معارف‏اند.

و علومى كه راجع به تربيت ظاهر و ارتياض آن است، علم فقه و مبادى آن، و علم آداب معاشرت و تدبير منزل و سياست مدن، كه متكفل آن علماى ظاهر و فقها و محدثين هستند پس از انبيا و اوصيا، عليهم السلام.

و بايد دانست كه هر يك از اين مراتب ثلاثه انسانيه كه ذكر شد به طورى به هم مرتبط است كه آثار هر يك به ديگرى سرايت مى‏كند، چه در جانب كمال يا طرف نقص. مثلا اگر كسى قيام به وظايف عباديه و مناسك ظاهريه، چنانچه بايد و مطابق دستورات انبياست، نمود، از اين قيام به وظايف عبوديت تأثيراتى در قلب و روحش واقع شود كه خلقش رو به نيكويى و عقايدش رو به كمال گذارد. و همين طور اگر كسى مواظب تهذيب خلق و تحسين باطن شد، در دو نشئه ديگر مؤثر شود، چنانكه كمال ايمان و احكام عقايد تأثير در دو مقام ديگر مى‏نمايد. و اين از شدت ارتباطى است كه بين مقامات است. بلكه تعبير به «ارتباط» نيز از ضيق مجال و تنگى قافيه است، بايد گفت يك حقيقت داراى مظاهر و مجالى است. و همين طور، كمالات‏ مقامات ثلاثه بسته به كمالات هر يك است. كسى گمان نكند كه بدون اعمال ظاهريه و عبادات قالبيه مى‏تواند داراى ايمان كامل يا خلق مهذّب شود، يا اگر خلقش ناقص و غير مهذب شد، اعمالش ممكن است تامّ و تمام و ايمانش كامل شود، يا ممكن است بدون ايمان قلبى اعمال ظاهريه‏اش تامّ و محاسن اخلاقيه‏اش كامل گردد. وقتى اعمال قالبيه ناقص شد و مطابق دستورات انبيا نگرديد، احتجاباتى در قلب و كدوراتى در روح حاصل مى‏شود كه مانع از نور ايمان و يقين مى‏شود. و همين طور اگر اخلاق رذيله در قلب باشد، مانع از ورود نور ايمان است در آن.

پس، بر طالب مسافرت آخرت و صراط مستقيم انسانيت لازم است كه در هر يك از مراتب ثلاثه با كمال دقت و مواظبت توجه و مراقبت كرده و آنها را اصلاح كند و ارتياض دهد، و هيچيك از كمالات علمى و عملى را صرفنظر ننمايد. گمان نكند كه كفايت مى‏كند او را تهذيب خلق يا تحكيم عقايد يا موافقت ظاهر شريعت، چنانچه هر يك از اين عقايد ثلاثه را بعضى از صاحبان علوم ثلاثه دارا هستند. مثلا شيخ اشراق [1] در اوّل حكمة الاشراق تقسيماتى مى‏كنند راجع به كامل در علم و عمل، و كامل در عمل، و كامل در علم، كه از آن استفاده شود كه كمال علمى با نقص در عمل، و بعكس، ممكن التحقق است، و اهل كمال علمى را از اهل سعادت و متخلصين به عالم غيب و تجرد دانسته و مآل آنها را انسلاك در سلك علّيّين و روحانيين پنداشته. «1» و بعضى علماى اخلاق و تهذيب باطن منشأ تمام كمالات را تعديل خلق و تهذيب قلب و اعمال قلبيه دانند، و ديگر حقايق عقليه و احكام ظاهريه را به پشيزى محسوب ندارند بلكه خار طريق سلوك شمارند. «2» و بعضى از علماى ظاهر علوم عقليه و باطنيه و معارف الهيه را كفر و زندقه پندارند و با علما و محصلين آن عناد ورزند.

و اين سه طايفه كه داراى اين عقايد باطله هستند هر سه از مقامات روح و نشآت انسانيه محجوب هستند، و درست تدبر در علوم انبياء و اولياء نكرده‏اند، و از اين جهت بين آنها هميشه منافراتى بوده و هر يك به ديگرى طعنها زند و او را بر باطل داند، با آنكه تحديد در مراتب باطل است. و به يك معنى هر سه درست گويند در تكذيب ديگرى، نه از باب آنكه علم يا عمل آنها باطل باشد مطلقا، بلكه از باب آنكه تحديدات آنها مراتب انسانيه را به اين حدّ و علوم و كمالات را به همان رشته كه خود دارا هستند مطلبى است بر خلاف واقع.

پيغمبر اكرم، صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، در اين حديث شريف علوم را منقسم به سه قسمت مى‏فرمايد، و هيچ شك نيست كه اين علوم ثلاثه راجع به اين مراتب ثلاثه است. چنانچه شهادت به اين مدعا مى‏دهد علوم متداوله در كتب الهيه و سنن انبيا و اخبار معصومين، عليهم الصلوة و السلام، كه علوم آنها منقسم به همين سه قسمت شود:

يكى علم به اللّه و ملائكه و كتب و رسل و يوم الآخرة، كه كتب سماويه، و بالخصوص كتاب جامع الهى و قرآن كريم ربوبى، مشحون از آن است. بلكه مى‏توان گفت تنها چيزى را كه كتاب خدا از هر چيز بيشتر متكفل است همين علم است. و دعوت به مبدأ و معاد است به طريق برهان صحيح و تبيان كامل كه محققين بيان آن را فرمودند. و دو مرحله ديگر در كتاب الهى نسبت به اين مرتبه قدر قليلى دارد. و احاديث ائمه هدى، عليهم السلام، نيز در اين مقصد فوق حد احصاء است، كه از مراجعه كتب معتبره كه پيش تمام علما، رضوان اللّه عليهم، مقبول است از قبيل كافى شريف و توحيد صدوق و غير آن مطلب روشن شود.

و همين طور راجع به تهذيب باطن و اصلاح خلق و تعديل خلق در كتاب الهى و اخبار وارده از اهل بيت، عليهم السلام، فوق مأمول وارد است. منتها پيش ما بيچاره‏ها و گرفتاران آمال و امانى اين كتب و اين ابواب مهجور مانده و مورد اعتنا و اعتبار نيست. و بيايد روزى كه خداى تعالى از ما مؤاخذه فرمايد و بر ما احتجاج نمايد و ائمه اطهار عليهم السلام، نعوذ باللّه، از ما برائت جويند بواسطه برائت ما از احاديث و علوم آنها. پناه مى‏برم به خداى تعالى از سوء عاقبت و بدى مرجع.

و احاديث راجعه به فقه و مناسك ظاهره نيز محتاج به ذكر نيست كه جميع كتب ما مشحون از آن است.

پس، معلوم شد علوم شريعت منحصر به اين [سه‏] قسم است بر طبق احتياجات بشر و مقامات ثلاثه انسانيه. و هيچيك از علماى يكى از اين علوم حقّ اعتراض به ديگرى ندارند، و لازم نيست اگر انسان داراى علمى نشد از آن تكذيب كند و به صاحب آن علم جسارت نمايد. پيش عقل سليم همان طور كه تصديق بى‏تصور از اغلاط و قبايح اخلاقيه به شمار مى‏آيد، تكذيب بى‏تصور نيز همين طور، بلكه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خداى تبارك و تعالى از ما سؤال كند كه شما كه مثلا معنى «وحدت وجود» را به حسب مسلك حكما نمى‏دانستيد و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نكرديد و تعلم آن علم و مقدمات آن را نكرديد، براى چه كور كورانه آنها را تكفير و توهين كرديد، ما در محضر مقدس حق چه جوابى داريم بدهيم جز آنكه سر خجلت به زير افكنيم. و البته اين عذر پذيرفته نيست كه «من پيش خود چنين گمان كردم.» هر علمى مبادى و مقدماتى دارد كه بدون علم به مقدمات، فهم نتيجه ميسور نيست، خصوصا مثل چنين مسئله دقيقه كه پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقيقت و مغزاى آن بحقيقت معلوم نشود. چيزى را كه چندين هزار سال است حكما و فلاسفه در آن بحث كردند و موشكافى نمودند، تو مى‏خواهى با مطالعه يك كتاب يا شعر مثنوى مثلا با عقل ناقص خود ادراك آن كنى! البته نخواهى از آن چيزى ادراك كرد- رحم اللّه امرأ عرف قدره و لم يتعدّ طوره. [1]

و همچنين اگر از حكيمى متفلسف يا عارفى متكلف سؤال شود كه تو كه عالم فقيه را قشرى خواندى و ظاهرى گفتى و طعن به آنها زدى، بلكه طعن به يك رشته از علوم شرعيه كه انبيا، عليهم السلام، از جانب رب الارباب براى تكميل نفوس بشريه آورده بودند زدى، و تكذيب و توهين از آنها نمودى، به چه جهت دينيه بود؟ و آيا با چه دليل شرعى و عقلى جسارت به يك دسته از علما و فقها را جايز دانستى؟ چه جوابى در محضر حق تبارك و تعالى دارد جز آنكه سر خجلت و انفعال را پيش افكند. در هر صورت، از اين مرحله بگذريم كه ملالت آور است.

**فصل‏**

پس از آنكه معلوم شد اين علوم ثلاثه كه رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، ذكر فرمودند همين سه رشته است كه ذكر شد، آيا هر يك از اين سه عنوان بر كدام يك از اين علوم منطبق است؟ و اين مطلب گرچه چندان اهميت ندارد، بلكه مهم در اين ابواب فهميدن اصل آن علوم و پس از آن در صدد تحصيل آنها بر آمدن است، ولى براى بيان حديث شريف لابديم از اشاره به آن.

پس گوييم كه اعاظم علما، رضوان اللّه عليهم، كه تعرض شرح اين حديث شريف كردند، اختلافاتى كردند كه اشتغال به ذكر آنها و بحث در آنها موجب تطويل است. و آنچه به نظر قاصر در اين باب مى‏آيد با شواهدى كه مذكور نشده ذكر مى‏كنم، و پس از آن، به ذكر يك نكته مهمه، كه شيخ بزرگوار ما، جناب عارف كامل، شاه آبادى، دام ظلّه، بيان كردند، مى‏پردازم.

بدانكه «آيه محكمه» عبارت است از علوم عقليه و عقايد حقه و معارف الهيه.

و «فريضه عادله» عبارت است از علم اخلاق و تصفيه قلوب. و «سنّت قائمه» عبارت است از علم ظاهر و علوم آداب قالبيه. و دليل بر اين ترتيب آن است كه كلمه «آيه» كه به معنى «نشانه» است مناسب با علوم عقليه اعتقاديه است، زيرا كه آن علوم نشانه‏هاى ذات و اسماء و صفات و ديگر معارف است، و سابقه ندارد كه در علوم ديگر به آيت يا نشانه تعبير شود. مثلا در كتاب الهى در موارد كثيره بعد از آنكه اقامه برهان بر وجود مقدس صانع، يا بر اسماء و صفات آن ذات مقدس، يا بر وجود قيامت و كيفيات آن و عالم غيب و برزخ مى‏فرمايد، دنباله آن مى‏فرمايد: «اين آيت است يا آيات است براى متفكرين يا عقلا.» «1» و اين تعبير رايجى است نسبت به اين علوم و معارف. و ليكن اگر دنبال ذكر يك فرعى از فروع شرعيه، يا يك اصلى از اصول اخلاقيه، ذكر شود كه «اين آيت است»، خالى از ركاكت نيست. چنانچه ظاهر است. پس، معلوم شد كه آيت و علامت و نشانه از مناسبات و مختصات علوم معارف است. چنانچه توصيف به «محكمه» بودن نيز مناسب با اين علوم است، زيرا كه اين علوم در تحت ميزان عقلى و برهان محكم است، و اما ساير علوم را به حسب نوع برهان محكم و استوار نيست.

و اما دليل بر آنكه «فريضه عادله» راجع به علم اخلاق است، توصيف فريضه است به «عادله». زيرا كه خلق حسن، چنانچه در آن علم مقرر است، خروج از حد افراط و تفريط است، و هر يك از دو طرف افراط و تفريط مذموم، و «عدالت»، كه حد وسط و «تعديل» بين آنهاست، مستحسن است. مثلا شجاعت، كه يكى از اصول و اركان اخلاق حسنه و ملكه فاضله است، عبارت است از حالت متوسطه و معتدله بين افراط، كه از آن تعبير شود به تهور- و آن عبارت است از نترسيدن در مواردى كه ترس سزاوار است- و بين تفريط، كه از آن تعبير شود به جبن- و آن عبارت است از ترسيدن در مواردى كه سزاوار ترس نيست. و حكمت، كه يكى از اركان است، متوسط بين رذيله «سفه» كه از آن تعبير به «جربزه» شده است- و آن عبارت از استعمال فكر است در غير مورد و در مواردى كه سزاوار نيست- و بين رذيله «بله» است- كه عبارت است از تعطيل قوه فكريه در مواردى كه سزاوار است به كار اندازد. و همين طور عفت و سخاوت وسط بين رذيله شره و خمود، و اسراف و بخل است. پس، «عادله» بودن فريضه دلالت كند بر آنكه آن منطبق بر علم اخلاق است. چنانچه «فريضه» بودن نيز خالى از اشعار نيست. زيرا كه «فريضه» در مقابل‏ «سنت»، كه راجع به قسم سوم است، آن است كه عقل را راهى به ادراك آن باشد، چنانچه علم اخلاق چنين است، به خلاف سنت كه راجع به تعبد صرف است و عقول از ادراك آن عاجزند، و به همين جهت گوييم كه «سنّت قائمه» راجع به علوم تعبديه و آداب شرعيه است كه تعبير به «سنّت» شده است، و عقول به حسب نوع از ادراك آنها عاجز است، و طريق اثبات و فهم آنها سنّت است، چنانچه تعبير و توصيف سنّت به «قائمه» نيز مناسب با همان واجبات شرعيه است، زيرا كه «اقامه» واجبات و بر پا داشتن و «اقامه» صلوات و زكوات و غير آن، تعبير شايع صحيحى است. و اين كلمه در آن دو علم ديگر به كار برده نمى‏شود، و تعبير از آنها به آن غير صحيح است. اين غايت آن چيزى است كه به حسب مناسبات مى‏توان تطبيق نمود. و العلم عند اللّه.

**فصل‏**

اكنون مى‏پردازيم به ذكر آن نكته كه وعده داديم و آن آن است كه در حديث شريف از علم عقايد و معارف تعبير فرموده است به «آيه»، و «آيت» علامت و نشانه است. و نكته اين تعبير آن است كه علوم عقليه و حقايق اعتقاديه اگر چنانچه تحصيل شود براى فهم خود آنها، و جميع مفاهيم و اصطلاحات و زرق و برق عبارات و تزيين تركيبات كلمات، و تحويل دادن به عقول ضعيفه براى تحصيل مقامات دنيويه، آن را «آيات محكمات» نتوان گفت، بلكه حجب غليظه و اوهام واهيه بايد نام نهاد.

زيرا كه انسان اگر در كسب علوم مقصدش وصول به حق تعالى و تحقق به اسماء و صفات و تخلق به اخلاق اللَّه نباشد، هر يك از ادراكاتش دركاتى شود براى او و حجابهاى مظلمه‏اى گردد كه قلبش را تاريك و چشم بصيرتش را كور كند، و مشمول آيه شريفه شود كه فرمايد: مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْري فَإنَّ لَهُ مَعيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى‏ ... الآية [1] پس، خود را در آن عالم كور بيابد، اعتراض به حق كند كه من كه بينا بودم در آن عالم چرا مرا كور محشور كردى؟ جواب آيد تو كور بودى در آن عالم، زيرا كه آيات ما را مشاهده نكردى و از آنها نسيان كردى. ميزان در بينايى عالم آخرت بينايى بصيرت و قلب است، و بدن و قواى آن بكلى تابع قلب و لبّ هستند و سمت ظلّيّت در آنجا به طريق اتمّ بروز كند، و ظلّ كر و كور و گنگ مثل همان است. گمان نكنند علماى مفاهيم و دانشمندان اصطلاحات و عبارات و حافظين كتب و مسفورات اهل علم باللّه و ملائكه و يوم الآخرة هستند. اگر علوم آنها نشانه و علامت است، چرا در قلوب خود آنها تأثيرات نورانيت نكرده، سهل است، بر ظلمات قلوب و مفاسد اخلاق و اعمال آنها افزوده! و در قرآن كريم ميزان براى شناختن علما بيان فرموده است آنجا كه فرمايد: إنّما يخشى اللّه من عباده العلماء «1» خشيت از حق از مختصات علما [است‏]، هر كس داراى خوف و خشيت از حق تعالى نشد، از زمره علما خارج است. آيا در قلب ما از آثار خشيت چيزى است؟ اگر هست، چرا در ظاهر ما اثرى از آن پيدا نيست.

در حديث شريف كافى سند به جناب أبو بصير رساند، قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام، (خ ل: أبا جعفر) يقول كان أمير المؤمنين، عليه السّلام، يقول: يا طالب العلم، انّ العلم ذو فضائل كثيرة: فرأسه التّواضع، و عينه البراءة من الحسد، و أذنه الفهم، و لسانه الصّدق، و حفظه الفحص، و قلبه حسن النّيّة، و عقله معرفة الأشياء و الامور، و يده الرّحمة، و رجله زيارة العلماء، و همّته السّلامة، و حكمته الورع، و مستقرّة النّجاة، و قائده العافية، و مركبه الوفاء، و سلاحه لين الكلمة، و سيفه الرّضا، و قوسه المداراة، و جيشه محاورة العلماء، و ماله الأدب، و ذخيرته اجتناب الذنوب، و زاده المعروف، و ماؤه الموادعة، و دليله الهدى، و رفيقه محبّة الأخيار. [1]

اين‏ها را كه حضرت امير المؤمنين، عليه السلام، ذكر فرمودند علامت علما و آثار علم است. پس، اگر كسى داراى علوم رسميه شد و از اين امور خالى است، بداند كه حظى از علم ندارد، بلكه از اصحاب جهالت و ضلالت است، و در عالم ديگر اين مفاهيم و جهالات مركبه و قال و قيل‏ها براى او حجب ظلمانيه است، او حسرت او در روز قيامت اعظم حسرتها است. پس، ميزان در علم آن است كه آيت و علامت و نشانه باشد و خودى و خوديت در آن نباشد و انانيّت در محل او محو و نابود شود، نه آنكه باعث نخوت و خود بينى و خود نمايى و تكبر شود.

و نيز تعبير فرموده است به «محكمه» براى آنكه علم صحيح آن است كه به واسطه نورانيت و روشنيش در قلب اطمينان آورد و شك و ريب را زايل نمايد. چه بسا كه انسان در تمام مدت عمر خوض در براهين و مقدمات آن كند و براى هر يك از معارف الهيه براهين عديده و ادله كثيره ذكر كند و در مقام جدل و خصومت بر اقران تفوق كند، ولى آن علوم در قلبش هيچ تأثيرى نكرده و اطمينانى حاصل نكرده بلكه شك و ترديد و شبهه او را زيادتر كرده باشد. پس، جمع مفاهيم و اكثار اصطلاحات هيچ فايده [ندارد]، بلكه قلب را به غير حق مشغول كند و از آن ذات مقدس منصرف و غافل نمايد.

اى عزيز، علاج، كل العلاج، در اين است كه انسان كه مى‏خواهد علمش الهى باشد، وارد هر علمى كه شد مجاهده كند و با هر رياضت و جديتى شده قصد خود را تخليص كند. سرمايه نجات و سرچشمه فيوضات تخليص نيّت و نيّت خالص است: من أخلص للّه أربعين صباحا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه. [1] اخلاص چهل روزه اين است آثار و فوايدش، پس شما كه چهل سال يا بيشتر در جمع اصطلاحات و مفاهيم در هر علمى كوشيدند و خود را علامه در علوم مى‏دانيد و از جند اللّه محسوب مى‏كنيد، و در قلب خود اثرى از حكمت و در لسان خود قطره‏اى از آن نمى‏بينيد، بدانيد تحصيل و زحمتتان با قدم اخلاص نبوده، بلكه براى شيطان و هواى نفس كوشش كرديد. پس، اكنون كه ديديد از اين علوم كيفيت و حالى حاصل نشد، چندى براى تجربه هم باشد به اخلاص نيّت و تصفيه قلب از كدورات و رذايل بپردازيد، اگر از آن اثرى ديديد، آن وقت بيشتر تعقيب كنيد. گر چه باب تجربه كه پيش آمد در اخلاص بسته مى‏شود، ولى باز شايد روزنه‏اى به آن باز شود و نور آن تو را هدايت كند.

در هر صورت، اى عزيز، تو در تمام عوالم برزخ و قبر و قيامت و درجات آن محتاجى به معارف حقه الهيه و علوم حقيقيه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه. در هر درجه كه هستى بكوش و اخلاص خود را زيادت كن و اوهام نفس و وساوس شيطان را از دل بيرون نما، البته نتيجه برايت حاصل مى‏شود و راهى به حقيقت پيدا مى‏كنى و طريق هدايت براى تو باز مى‏شود و خداوند تبارك و تعالى از تو دستگيرى مى‏فرمايد. خدا مى‏داند كه اگر با اين علوم ضايعه باطله و اين اوهام فاسده و كدورات قلبيه و اخلاق ذميمه منتقل به آن عالم شويم چه ابتلا و مصيباتى در دنبال داريم و چه عقبات و دركاتى در پى داريم و اين علوم و اخلاق براى ما چه ظلمتها و وحشتها و آتش‏ها فراهم مى‏نمايد.

**فصل**‏

جناب محقق فلاسفه، صدر الحكماء و المتألهين، قدّس اللّه سرّه و أجزل أجره، در شرح اصول كافى از شيخ غزالى كلام طويلى نقل فرمايد كه در آن كلام تقسيم نموده است علوم را به علم دنياوى و آخرتى. و علم فقه را از علوم دنياويه قرار داده، و علم آخرت را به علم «مكاشفه» و «معامله» تقسيم كرده است. و علم معامله را علم به احوال قلوب قرار داده است، و علم مكاشفه را نورى دانسته كه در قلب حاصل شود پس از تطهير آن از صفات مذمومه. و به آن نور كشف حقايق شود تا آنكه معرفت حقيقى به ذات و اسماء و صفات و افعال و حكمت آنها و ساير معارف پيدا شود. «1» و چون اين تقسيم مرضىّ پيش اين محقق بوده، در شرح اين حديث كه ما اكنون در صدد شرح آن هستيم فرموده است كه «ظاهر اين است كه اين تقسيم و حصر كه رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، فرموده‏اند راجع به علوم معاملات باشد، زيرا اين علوم است كه اكثر مردم از آن منتفع مى‏شوند. و اما علوم مكاشفات در عده قليلى از مردم حاصل شود كه از كبريت احمر عزيزترند، چنانچه احاديث «كتاب ايمان و كفر» كه پس از اين آيد دلالت بر آن دارد.» «2» تمام شد ترجمه كلام ايشان با اختصار.

نويسنده گويد در كلام شيخ غزّالى اشكال است. و بر فرض صحت آن، در فرموده مرحوم آخوند، عليه الرحمة، اشكال ديگر است. اما با فرض صحت كلام غزّالى، اشكال كلام ايشان آن است كه غزّالى علم «معاملات» را علم به احوال قلب از منجيات، مثل صبر و شكر و خوف و رجاء و غير آن، و از مهلكات، مثل حقد و حسد و غلّ و غشّ و غير اين‏ها، دانسته، بنابر اين، علوم ثلاثه كه رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، [فرموده‏] از علوم معاملات نتواند بود، مگر يك قسم آن كه «فريضه عادله» است. چنانچه پيشتر تفصيل داده شد. و اما اشكال در كلام شيخ غزّالى دو امر است: يكى آنكه علم فقه را از علوم دنيايى و فقها را از علماى دنيا دانسته، با اينكه اين علم از عزّ علوم آخرت است. و اين ناشى است از حبّ نفس و حبّ به آن چيزى كه به خيال خودش اهل اوست، يعنى علم اخلاق به معناى متعارف رسمى، از اين جهت از ساير علوم، حتى علوم عقليه، تكذيب كرده است. و ديگر آنكه مكاشفات را جزء علوم قرار داده و در تقسيمات علوم وارد كرده است. و اين خلاف واقع است. بلكه حق آن است كه‏ «علوم» را آن دانيم كه در تحت نظر و فكر و برهان درآيد و قدم «فكر» در آن دخيل باشد، و مكاشفات و مشاهدات گاهى نتايج علوم حقيقيه است و گاهى نتايج اعمال قلبيه. بالجمله، مشاهدات و مكاشفات و تحقق به حقايق اسماء و صفات در تقسيمات علوم نبايد داخل شوند، بلكه [مكاشفه‏] وادى ديگر و علوم وادى ديگرند. و الامر سهل.

**فصل**‏

بدان كه بسيارى از علوم است كه بر تقديرى داخل يكى از اقسام ثلاثه است كه رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، ذكر فرمودند، مثل علم طبّ و تشريح و نجوم و هيئت، و امثال آن، در صورتى كه نظر آيت و علامت به سوى آنها داشته باشيم، و علم تاريخ و امثال آن، در صورتى كه با نظر عبرت به آنها مراجعه كنيم. پس، آنها داخل شوند در «آيه محكمه» كه به واسطه آنها علم به اللّه يا علم به معاد حاصل يا تقويت شود. و گاه شود كه تحصيل آنها داخل در «فريضه عادله» و گاه داخل در «سنّت قائمه» شود. و اما اگر تحصيل آنها براى خود آنها با استفادات ديگرى باشد، پس اگر ما را از علوم آخرت منصرف نمودند، به واسطه اين انصراف بالعرض مذموم شوند، و الا ضرر و نفعى ندارند، چنانچه رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، فرمودند. پس كليه علوم تقسيم شوند به سه قسمت: يكى آنكه نافع به حال انسان است به حسب احوال نشآت ديگر كه غايت خلقت وصول به آن است. و اين قسمت همان است كه جناب ختمى مرتبت «علم» دانسته و آن را به سه قسمت تقسيم فرمودند. و ديگر آنكه ضرر مى‏رساند به حال انسان و او را از وظايف لازمه خود منصرف مى‏كند. و اين قسم از علوم مذمومه است كه نبايد انسان پيرامون آنها گردد، مثل علم سحر و شعبده و كيميا و امثال آن. و سوم آنكه ضرر و نفعى ندارد، مثل آنكه فضول اوقات را انسان به واسطه تفريح صرف بعضى آنها كند، مثل حساب و هندسه و هيئت و امثال آن. و اين قسمت از علوم را اگر انسان بتواند تطبيق با يكى از علوم ثلاثه نمايد خيلى بهتر است، و الا حتى الامكان اشتغال پيدا نكردن به آنها خوب است، زيرا كه انسان عاقل پس از آنكه فهميد كه با اين عمرهاى كوتاه و وقت كم و موانع و حوادث بسيار نمى‏تواند جامع جميع علوم و حائز همه فضايل شود، بايد فكر كند كه در علوم كدام يك به حال او نافعتر است و خود را به آن مشغول كند و تكميل آن نمايد. و البته در بين علوم آنچه كه به حال حيات ابدى و زندگانى‏ جاويدان انسان نافع است، بهتر از همه است و مهمتر از جميع آنهاست، و آن علمى است كه انبيا، عليهم السلام، و اوليا امر به آن نمودند و ترغيب به آن كردند.

و آن عبارت از علوم ثلاثه است چنانچه ذكر شد. و الحمد للّه تعالى.